

آنا ماریا شوا

Borges' Rebellious Daughter  
Coratazars' Sister

Ana Maria Shua



# دختر سرکش بورخس

## خواهر کورتاسار

پرونده

آنا ماریا شوا نویسنده آرژانتینی متولد ۱۹۵۱ است. قلمی شیرین دارد و تلخ‌ترین داستان‌ها را آن‌چنان به شیرینی روایت می‌کند که خواننده را آزار ندهد. او از نسل نویسندگان مهاجر دنیاست؛ نویسندگانی که امروز سرنوشت ادبیات جهان را رقم می‌زنند. بسیار کار می‌کند و بسیار می‌نویسد. در فاصله‌ای که با او تماس گرفتم و موافقت کرد که داستان‌هایش را ترجمه کنم و پرونده‌ای برایش در مجله گلستانه بگشایم، مادرش را از دست داد و در سوگ او نشست. آثارش به زبان‌های مختلف ترجمه شده. انگلیسی، فرانسوی، آلمانی، ایتالیایی، پرتغالی، هلندی، کره‌ای، ژاپنی، ایسلندی، بلغاری، عربی و حالا برای نخستین بار، فارسی. اولین اثرش را در شانزده سالگی منتشر کرده، کتابی به نام «من و خورشید» مجموعه شعری که در سال ۱۹۶۷ جایزه برد. در بحث و گفت‌وگویی که داشتیم، تقویم ایرانی را برایش شرح دادم و از او خواستم با توجه به این‌که در آستانه نوروز هستیم، مطالبی را که خواسته‌ام سریع‌تر بفرستد. اشاره‌ای به تعطیلات سیزده روزه و سیزده‌بدر هم کردم. در مورد بحث عدد سیزده و اعتقاد به نحسی آن گفت که اتفاقاً در آمریکا و بسیاری از کشورها این اعتقاد وجود دارد و بسیاری از هتل‌های درجه یک هم طبقه سیزده ندارند یا حتی شماره ۱۳ روی در اتاق نمی‌گذارند. ضمن ارسال بهترین آرزوهایش یادش نرفته نوروز را هم تبریک بگوید.

آنا ماریا، درباره آثار تان و خودتان بگویید. آخرین اخبار آثار تان و آثاری که به‌تازگی منتشر کرده‌اید.

آخرین رمان من «وزن و سوسه» نام دارد که در سال ۲۰۰۷ منتشر شد. سال گذشته هم مجموعه کامل داستان ریزه‌های من در مادرید چاپ شد، با عنوان «شکارچیان نامه» مجموعه کامل داستان‌های من هم در آرژانتین با عنوان «امیدوارم زندگی جالبی داشته باشی»، منتشر شد.

ما عضو معاهده بین‌المللی حق التألیف نیستیم، اما من به‌شخصه در موارد متعددی با نویسندگان تماس گرفته‌ام و از آن‌ها اجازه خواسته‌ام که آثارشان را به فارسی ترجمه کنم. آثار کسانی هم که به علت مسائل مالی یا مسائل دیگر نپذیرفته‌اند، آثارشان به فارسی برگردانده شود، ترجمه نکرده‌ام. در میان نویسندگان آرژانتینی که آثارشان را با اجازه خودشان ترجمه کرده‌ام می‌توانم به آریل دورفمن، لویسیا والتسونلا، لیلیانا هکر و آبلاردو کاستیو اشاره کنم.

خب، حالا اجازه من را هم دارید که به آن‌ها اضافه کنید.

از کی به نوشتن علاقه‌مند شدید و چرا به ادبیات روی

آوردید؟

من از سنین نوجوانی شروع کردم به نوشتن. از وقتی که دخترچه‌ای خردسال بودم به کتاب و کتابخوانی علاقه وافری داشتم. کتاب خواندن فعالیت خطرناکی است که عواقب وخیمی دارد. عواقب وخیم آن برای من شاعر شدن بود! در مورد چرایی‌اش نمی‌توانم جواب بدهم. چرا ندارد. ما نویسنده‌ها چرایی آن را نمی‌دانیم. حس می‌کنم مأموریت در جهان همین است. همین کفایت نمی‌کند؟

اولین بار کی متوجه شدید که نویسنده‌اید و خودتان را نویسنده به حساب آوردید؟

دفعه اول که زیاد بوده. اول اول، ده سالم بود و من معروف‌ترین شاعر مدرسه خودمان شده بودم. بعد دیگر استعداد من بند آمد و چند سال نتوانستم چیزی بنویسم و نویسنده باشم. دومین دفعه اولی که چنین اتفاقی افتاد، شانزده ساله بودم. اولین کتابم چاپ شد و سرنوشتم رقم خورد. نمردیدم و نویسنده شدیم. بعد دوباره طبعم خشکید و مدتی نتوانستم چیزی بنویسم. سومین دفعه اولی که باعث شد تا دوباره نویسنده شوم زمانی بود که رمانی

نوشتم و جایزه‌ای بردم. در این زمان پی بردم که خشکیدن طبع نویسنده بخش زشت، اما لازم این حرفه است.

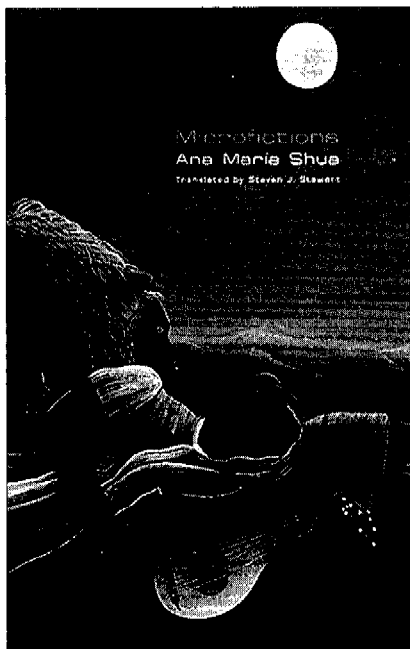
چه انگیزه‌ای باعث شد که اولین کتاب تان را بنویسید؟

کتاب کتاب می‌آورد. همیشه به داستان کوتاه کوتاه علاقه داشتم. داستان‌هایی کمتر از یک صفحه کامل که نویسندگان آرژانتین نوشته بودند و کسانی مثل کافکا و آنری می‌شو در آن تبحر داشتند. من هم ویرم گرفت و رفتم و شکارچی رؤیایها را نوشتم.

آیا سبک خاصی در نوشتن دارید؟

سبک خاصی ندارم. امیدوارم هم نداشته باشم. افتخارم این است که نویسنده‌ای چند وجهی هستم. اما از کجا معلوم وقتی می‌بینم نویسندگان جوان از من تقلید می‌کنند به هر حال معنی‌اش این است که لایذ سبکی دارم.

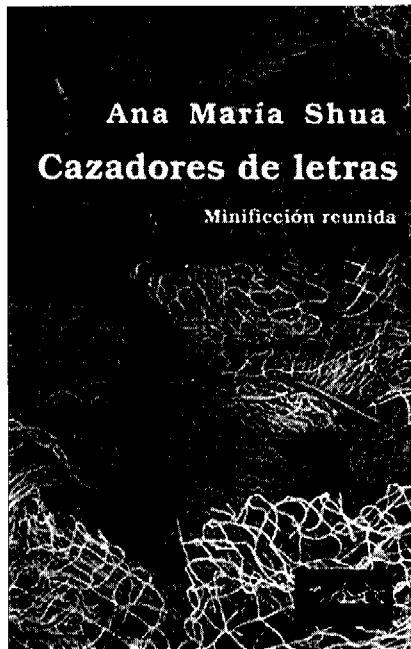
آیا به عواقب اجتماعی نوشتن هم فکر می‌کنید. به‌خصوص داستان‌نویسی؟ آیا در رمان‌هایتان الزاماً به دنبال پیام‌رسانی هم هستید؟ در داستان‌های کوتاه و سایر نوشته‌های ادبی هم هکذا، دوست دارید



چیزی وجود ندارد. دستکم برای نویسنده. اما همه نویسندگانی که نسل من تک تک تأثیر داشته‌اند. خودم را دختر سر به هوا و شورشی بورخس می‌دانم و یکی از خواهرهای کوچک کورتاسار. نویسندگان آمریکای لاتین مثل گارسیا مارکز، ماریو بارگاس یوسا، آلخو کاربانتیه و خوان رولفو بخشی از زندگی من در بزرگسالی هستند. ادبیات آمریکا هم که جای خود دارد.

اولین باری است که کاری از شما در مجله‌ای ادبی به زبان فارسی چاپ می‌شود که پیش‌تر به تعدادی از هم‌وطن‌های شما هم پرداخته بود. خوانندگان ایرانی با آثار لیلیانا هکر، لویسا والنسولا، خورخه لونسور، سورخس، آبلاردو کاستیو، روبرتو آرت، خولیو کورتاسار، آدولفو بیوی کاسارس و نویسندگان دیگر آشنا هستند. مترجمانی نظیر عبدالله کوتری، قاسم صنعوی، کاوه میرعباسی و رامین مولایی و دیگران آثاری از آن‌ها ترجمه کرده‌اند. می‌خواهم بدانم شما حرفی برای گفتن به خوانندگان ایرانی در مجله گلستانه دارید که در داستان‌ها بتان نگفته باشید؟

من ادبیات را دوست دارم. عاشق آن هستم. هر جا که باشد. شکل ظاهری آن هم فرقی نمی‌کند، چه کتاب چه مجله. من رمان می‌نویسم و رمان می‌خوانم. داستان کوتاه، داستان ریزه، مقاله، شعر، طنز و دل‌م می‌خواهد خوانندگان هم مثل من گلچین باشند.



بی‌پایان آن یاد می‌گیریم و اول راه هستیم. الان به چه کاری مشغول هستید؟ یک مجموعه داستان ریزه. با عنوان دمدمی‌های سیرک. چه قدر از داستان «واقعی» است؟ آیا تجارب واقعی بر اساس زندگی افرادی که می‌شناسید با وقایع مربوط به زندگی‌شان را هم در داستان می‌گنجانید؟

هیچ‌وقت از شعبده‌باز راز حقه‌هایش را نپرسید! اما اگر از من بپرسید از واقعیت در داستان‌هایم چه قدر استفاده می‌کنم و چه قدر از آن را به کار می‌گیرم، جوابم خیلی ساده است، تا جایی که جا داشته باشد. داستان مثل رؤیاست. رؤیا بخشی از تجربه زندگی است و به شیوه‌ای غریب اتفاق می‌افتد. خیلی کم پیش می‌آید، خواب چیزی را ببینید که در واقعیت ندیده‌اید. داستان هم همین‌طور است که خودآگاه نویسنده را در اختیار می‌گیرد و درگیر می‌کند.

چه کتاب‌هایی بیشترین تأثیر را بر شما داشته‌اند؟ چه نویسندگانی را دوست دارید و از آن‌ها تأثیر پذیرفته‌اید؟

من همیشه با عشق و علاقه مطالعه می‌کردم و می‌کنم. ادبیات زندگی مرا ساخته است، نه یک کتاب و یک نویسنده. وقتی دختر بچه‌ای بودم، دنبال کتابی می‌گشتم که زندگی مرا از این رو به آن رو کند. خیلی از بزرگ‌ترها به من گفته بودند که آن را یافته‌اند. اما حالا که فکر می‌کنم، می‌بینم چنین



خوانندگان چیزی به دست آورند؟

به‌نظم لازم نیست. خیلی بد است که داستان بخواهد حامل پیام باشد. اگر بناست پیامی بدهی بهتر است از قالب مقاله استفاده کنی. دیدگاه نویسنده درباره جهان، جامعه و واقعیت‌های اجتماعی در نوشته‌هاست. چه نویسنده بخواهد، چه نخواهد. در مورد فواید اجتماعی‌اش هم تردید ندارم. که ادبیات را هر طور در نظر بگیرد از دوران جمهوری افلاطون به این‌سو خطرناک بوده. دیکتاتوری‌های نظامی و کودتاگران تا به امروز ادبیات خوب را منع کرده‌اند، از آن هراس داشته‌اند و بدشان می‌آمد.

آیا از وسایل ارتباطی مدرن و مثل سایت‌های آنلاین که در آن آثارتان را منتشر کنید و با خوانندگان در ارتباط مستقیم باشید هم استقبال می‌کنید؟ تصور می‌کنید چه مزایایی دارد؟

من خیلی از وبلاگ‌نویسی خوشم نمی‌آید. خیلی کار می‌برد و کلی وقت آدم را می‌گیرد و تازه بحث رقابت هم هست. می‌نویسم و باز می‌نویسم و اصلاح می‌کنم عجله‌ای هم ندارم نشان دهم که امروز چی نوشته‌ام. اما ارتباط با خوانندگان به صورت آنلاین فرصتی طلایی است. امکاناتی که اینترنت فراهم کرده آن قدر جالب است و غیرمنتظره که حتی زبده‌ترین نویسندگان ادبیات علمی تخیلی نمی‌توانستند تصور کنند. هنوز درباره قدرت

اگر بنا باشد نویسنده‌ای را به‌عنوان استاد خود انتخاب کنید چه کسی را انتخاب می‌کنید؟

نویسندگانی هستند که استادی‌شان مسلم است. فاکتور و اونتی. عده‌ای هم هستند که می‌توان از آن‌ها گلچین کرد. اما شخصاً کافکا را دوست دارم که تأثیر زیادی بر من داشته است. البته در ادبیات آرژانتین امروز کافکا در مقام نویسنده تأثیرگذار عادی است. همه او را می‌ستایند. ما زندگی روزمره خود را به کافکا و آثارش نزدیکتر می‌بینیم تا گارسیا مارکز.

الان چه کتابی می‌خوانید؟

الان چند کتاب از نویسنده کانادایی آلیس مونرو را می‌خوانم که امسال برای اولین بار به اسپانیایی ترجمه شده. بعد لبه تیغ سامرست موام را بازخوانی می‌کنم و اثری از لوکلزیو نویسنده فرانسوی برنده جایزه نوبل به نام اونیشا. داستان‌های کوتاه فلیسرتو ارناندس نویسنده اورگوئه‌ای را هم تازه تمام کرده‌ام. آیا این نویسنده‌ها به‌طور خاص چشم شما را گرفته‌اند؟

همیشه همین‌طور است. البته نویسنده‌های مورد علاقه من در گذشته به سر نمی‌برند. در زمان حال هستند و آینده. می‌خوانم و آن‌ها را کشف می‌کنم.

آیا نوشتن را به‌عنوان حرفه و راه امرار معاش برگزیده‌اید یا وجه اجتماعی، روشنفکری و سیاسی‌اش هم برای‌تان اهمیت دارد؟

پول در آوردن از راه نوشتن مثل این است که سنگ را فشار دهی که آب آن را بگیری. در حال حاضر و با وجود همین وجه که گفتم، نوشتن همه‌چیز من است. حرفه‌ای برای گذران زندگی، زندگی، روشنفکری، اجتماعی و سیاسی، دلیل زندگی و رسالت من برای زندگی در روی زمین، جالب است که بدانید اغلب نویسندگان همین حس را دارند، مأموریت و رسالتی برای خود قائل هستند که کسی از آن‌ها نخواسته و انتظار ندارد و کسی هم شاید اهمیتی ندهد. اما به‌رحال هست و تنها علت حضور آن‌ها در دنیا همین است.

اگر بنا باشد کاری را دوباره تکرار کنید، آیا آخرین اثرتان را تغییر می‌دهید؟ آیا از چاپ اثری پشیمان هستید؟

تنها یک کتاب هست که دلم نمی‌خواهد دوباره چاپش کنم. «شهر متوسط آرژانتینی» این کتاب طنزی است که در سال ۱۹۹۱ منتشر کردم. این کار

مرا از عالم ادبیات دور کرد و کار مبتذل احمقانه و پرفروشی بود. البته الان هم طنز می‌نویسم. اما اصلاً دوست ندارم اسمم روی آن‌ها باشد. معمولاً با اسم مستعار می‌نویسم.

الان وقتی به گذشته فکر می‌کنید، یادتان می‌آید علاقه‌تان از کجا شروع شد؟

از علاقه به مادرم. هشت سالم بود که معلم از ما خواست که چیزی درباره روز مادر بنویسیم. من هم شعری درباره مادرم نوشتم که بعدها معلوم شد سرنوشت من از آن‌جا رقم خورده است.

مادرتان هم که تازه درگذشته‌اند. ابتدا نسلیت مرا و بعد دوستانم در مجله گلستانه را بپذیرید. از این‌که در چنین وضع روحی وقت گذاشته‌اید و به سؤالات من جواب می‌دهید، سپاسگزارم.

بله. از اظهار همدردی شما و دوستان ممنونم. مادر عزیزترین موجود در تمام فرهنگ‌هاست.

آیا در نوشتن چالشی خاص یافته‌اید؟

نوشتن چالش مدام است. همیشه مشکل است و همیشه خطرناک. زمانی که شروع می‌کنید، مثل این است که وارد جنگل تاریکی پر از جانور شده‌اید. حالا که کتاب‌های زیادی نوشته‌ام، کار دشوارتر شده است. می‌ترسم خودم را تکرار کنم و سرجا بزنم. هر نویسنده‌ای دنیای خاص خود را دارد. دنیایی کوچک، خیلی کوچکتر از آن‌چه تصور می‌کنید. حالا حس می‌کنم موقع نوشتن یک ماهی هستم که توی تنگ افتاده و مدام سرش به دیواره تنگ می‌خورد. خراب کردن آن دیوار تلاش است. اگر ار دید خواننده نگاه کنم، تصور می‌کنم داستان ریزه‌ها از همه چالش برانگیزتر است. آسان نیست و از خواننده چیزهای زیادی می‌طلبد: دانش، هوش و حساسیت. نویسنده مورد علاقه‌تان کیست و چه وجهی از کارش شما را جذب کرده است؟

یک فهرست بلند بالا دارم. به رابطه آن‌ها با کلمه غبطه می‌خورم و از راهی که واقعیت را کشف می‌کنند و برای خواننده افشا می‌کنند، توانایی‌های آن‌ها برای خلق شخصیت‌های فراموش‌ناشدنی. دلم می‌خواهد بتوانم مثل آن‌ها بنویسم.

آیا در ارتباط با کارتان زیاد سفر می‌کنید؟

بله. البته. زیاد سفر می‌کردم. به‌خصوص در کشور خودم که مردم کشورم را بشناسم. به‌خصوص پورتیووا یا بندری‌ها را که ساکنان بوتوس آیرس

هستند. شهری زیبا و متفاوت با سایر بخش‌ها. از نوشتن چه آموخته‌اید؟ همه‌چیز. یاد گرفته‌ام بنویسم و دنیایی بیافرینم. دنیایی کوچک از این آشوب بازار جهان. بهتر از این می‌خواهید؟

برای نویسندگان دیگر به‌خصوص جوانترها و برای نویسندگان کشور من توصیه‌ای دارید؟

بخوانید. بخوانید. بخوانید. بنویسید. بنویسید. بنویسید. وقتی نمی‌توانید بنویسید، بنویسید. نامه بنویسید، ایمیل بنویسید، فولکلورها را بازخوانی کنید، انواع ادبی را که در آن کار می‌کنید تغییر دهید. شعر، مقاله، داستان، رمان. یکدم آسوده نباشید.

آیا برای خوانندگان آثارتان در ایران پیامی دارید؟

به جهان لطف کنید و به خواندن ادامه دهید.

آیا با ادبیات ایران آشنا هستید؟ آیا داستان و شعری

از نویسندگان امروز و دیروز ایران خوانده‌اید؟

فقط عمرخیم را می‌شنام و آثارش را خوانده‌ام. متأسفانه از نویسندگان جدیدتان چیزی نخوانده‌ام.

نقش نویسنده در جهان امروز چه‌گونه می‌بینید؟

ما نویسنده‌ها باید بدانیم و آگاه باشیم که دنیا را با کتاب‌هایمان نمی‌توانیم تغییر دهیم. این امری ثابت شده است. پادمان نبود که افکار و دیدگاه‌های ما درباره جامعه، سیاست و جهان در آثارمان هست. باید پیش از هر چیز به نوشته‌هایمان متعهد باشیم. تنها به همین شیوه می‌توانیم در جهان تأثیرگذار باشیم. ما البته شهروند هستیم. در مقام شهروند هم حق داریم در ساختن جامعه شرکت کنیم.

می‌دانم که آثارتان در زبان‌های شرقی به عربی و روسی ترجمه شده. حس‌تان از این‌که به زبان فارسی هم اثری از شما ترجمه شده چیست؟

حس خیلی خوبی دارم. این تک داستان ریزه را برای این نوشته‌ام که حرفی را بزنم: □





## نویسنده و خواننده

روزنامه‌نگار و مترجمی از نویسنده می‌پرسد، وقتی می‌نویسی آیا به خواننده فکر می‌کنی؟ نویسنده به چیز دیگری فکر نمی‌کند. در خیالش خواننده شاهزاده‌ای است با لباس زربافت و پر زرق و برق. قلمرو او مستعمره زمین است در فضای لایتناهی. چون شاهزاده است رفتاری از سر نخوت دارد و گاه موهن و از سر تبختر. با همین نگاه از سر تبختر ترجمه عربی را کنار می‌گذارد. با همان تکبر و نخوت کتابداران و کاتبان را در کاخ به حضور می‌طلبد و ترجمه آلمانی اثر را می‌خواهد. شاهزاده چند زبانه است و خواننده‌ای با سواد. می‌خواند و جا می‌خورد؛ چه‌طور ممکن است نویسنده‌ای در مکانی بسیار دور توانسته حس درونی او را بیان کند؟ در حالی که نویسنده نتوانسته جواب سؤال او را بدهد که با صدای بلند به زبان آورده. نویسنده به سرعت جواب می‌دهد نه. البته که نخیر. من هرگز به خواننده فکر نمی‌کنم، هنرمند واقعی فقط به کار خودش فکر می‌کند. بعد که روزنامه‌نگار می‌رود، نویسنده اندوهگین می‌ماند و فکر می‌کند که هنرمند واقعی نیست و دلش می‌خواهد باشد. و کلام آخر: شاید نخواهید چاپ کنید و برای انتشار نباشد. اما دلم می‌خواهد به شما تبریک بگویم. سؤال‌هایی که مطرح کردید خیلی جالب بوده است. متن مصاحبه‌های زیادی داشته‌ام و سؤال‌های معمولی کلیشه‌ای بوده. اما این مصاحبه فرق می‌کرد. شما باعث شدید فکر کنم و در جواب‌هایم دقیق باشم. از شما سپاسگزارم.

من هم سپاسگزارم و از این که با وجود حال روحی نامناسب وقت گذاشتید برای این مصاحبه از طرف خودم و دوستانم در مجله گلستانه تشکر می‌کنم



## نسل‌های قدیم و جدید مهاجران در آثار شوا

کشورهای امریکای لاتین به آن کشور رفته‌اند. اما بین سال‌های ۱۸۳۰ تا ۱۹۵۰ هشت میلیون و دویست هزار مهاجر اروپایی به سرزمین طلا و یخ هجوم بردند. رقمی که پس از امریکا رقیبی نداشت. ایتالیایی‌ها و یهودیان اروپایی که عمدتاً از کشورهای اروپای شرقی نظیر لهستان، روسیه، مجارستان، چک و اسلواکی، اوکراین و رومانی آمده‌اند دو گروه عمده مهاجران آرژانتینی را تشکیل داده. بوئنوس‌ایرس بزرگترین تجمع یهودیان را در کشورهای امریکای لاتین دارد و پس از آن سائوپولو و مکزیکوسیتی قرار دارند. یکی از متفکران آرژانتینی که جنبش نسل ۱۸۳۷ را راه انداخت خوان باتوئیستا آلبردی نام دارد که معتقد است، جمعیت کم مهاجران آن‌ها را در حاشیه قرار می‌دهد. به همین علت از سیاست «جمعیت بیشتر حاکمیت مقتدرتر» حمایت می‌کند. قانون اساسی آرژانتین هم که در سال ۱۸۵۳ به تصویب رسید در بندهای متعدد به امر مهاجرت پرداخته است.

از جمله بندهای آن حمایت از مهاجران اروپایی است و دولت فدرال را مکلف

به دنبال کودتای نظامی آرژانتین در سال ۱۹۷۶ مهاجرت معکوس در آن کشور آغاز شد. بسیاری از اعقاب مهاجرانی که در نیمه اول قرن پیش از جنگ جهانی اول به آن کشور آمده بودند به دلیل سیاسی در دهه هفتاد مجبور شدند ترک دیار کنند و در سال ۲۰۰۱ هم عمدتاً به علل اقتصادی رفتند. البته مهاجرت از سر اجبار و تبعید بی‌تردید معنای دیگری دارد. کتاب اعترافات آنا ماریا شوا هم در حوزه ادبیات تبعید، طبقه‌بندی می‌شود. این نوع ادبی که با آثار خیاردنیلی آغاز شد به آثاری اطلاق می‌شود که توسط نویسندگان جلای وطن کرده یا خود به تبعید رفته به رشته تحریر در می‌آید.

البته ناگفته نماند که تاریخ آرژانتین را مهاجران رقم زده‌اند و ادبیات آن را هم به همین ترتیب مهاجرانی که از ایرلند، لهستان، آلمان و سایر نقاط اروپا آمدند در مجموعه‌های ناهمگون و بعضاً همگون گرد هم جمع شدند در کنار هم تاریخ این سرزمین را شکل دادند. در دهه‌های اخیر مهاجران کره‌ای، تایوانی و سایر

پرونده